

گذشته چراغ راه آینده نشد !

نمایشنامه کوتاه در یک پرده

نویسنده : دکتر لطف الله روزبهانی

آدم های بازی :

حسام : پیرمردیست رگ گو که بی پرده و بدون ملاحظه حرف میزند .

سرور : زن حسام

فرخ : برادر زن حسام که آرام سخن میگوید و 55 سال از عمر او گذشته است .

جمشید : برادر کوچک حسام . مرد شوخ طبعی است که همه چیز را به مسخره میگیرد .

بابک : پسر حسام که جوانی 25 ساله با قدی بلند است .

ساقی : دختر حسام ، جوان با شور انقلابی

نمای ظاهری صحنه :

اتاق نشیمن خانه ای در تهران که تلویزیون صفحه بزرگی در آن تعبیه شده . روی میز وسط اتاق ، ظرفی میوه با چند زیر دستی ، همراه با ظرفی خرما و پسته به چشم میخورد . چند استکان خالی هم روی میز

قرار دارد . در سمت چپ صحنه چراغ پایه داری قرار دارد . در روی

دیوار چند تابلوی مینیاتور و اشعار خیام که خوشنویسی شده به چشم می خورد. در روی میز کوچک کنار مبل ، تلفنی قرار دارد .

اعضای خانواده به سریال تلویزیونی شهرزاد چشم دوخته اند .

فرهاد دماوندی و شهرزاد سعادت وارد بازار مسکرهاى اصفهان میشوند و به مغازه آقا عطاء میروند .

فرهاد : آقا عطا ... آقا عطا...سلام

عطاء : به به آقا فرهاد حالت چطوره ... خیلی دیر اومدی ..

فرهاد : احوال شما ... خوبی

فرهاد رو بسوی شهرزاد بر گردانده و او را به عطاء معرفی می کند

فرهاد : شهرزاد خانم ... که صحبت ایشونو کرده بودم

عطاء : بله ... بله .. خیلی تعریف شما رو شنیده بودم .. بفرمائید ...بفرمائید .

هر سه وارد مغازه شده و روی صندلی می نشینند . دختری با سینی چای نزدیک شده و چائی تعارف می کند . عطا سینی چای را گرفته و آنرا سمت فرهاد و شهرزاد میگیرد .

عطاء : به بخشید خانوم ، حجره درویشی است و پذیرائی هم درویشی .

فرهاد : دست شما درد نکند .

2

شهرزاد : اختیار دارید ، خیلیم عالیه

عطاء : آقا فرهاد قابل نتوستند که آمدنتون را زود تر به ما خبر بدند تا راسته بازار را براتون چراغونی کنم و گوسفندی براتون به زمین بزنم و یک عروسی قلم زنی هم اینجا براتون بگیرم .

فرهاد : اصلا فکر نمی‌کردم پیداتون کنم . شما هم که نه تلفنی ، نه نامه ای ، نه تلگرافی.... رفتید و بی نشون شدید . به قول شعرا گوشه عزلت و سکوت پیشه کردید .

عطاء : شما به این همه سر و صدا می‌گید سکوت ! من از هیاهو به هیاهو کوچ کردم . از هیاهو باختر امروز و خطرات روزهای بعد کودتا به هیاهوی راستی قلم زنان . دست کم این هیاهو به یک سینی و آینه و شعمدون ختم میشه که به یه دردی میخوره .

شهرزاد : یعنی فکر می کنید که اون همه مبارزه قبل از کودتا و زندانی شدنتون پس از کودتا یعنی به درد نمی خوره ؟

عطاء : اگر به درد خورده بود خانم .. من کجا و شغل اجدادی پدر و پدر بزرگم کجا که بنشینم اینجا و دق و دلم را سر این مس بی زبون در آرم ؟ **کجا این همه جوون از دست میرفتند ؟ دکتر مصدق هم که در بنده و حسین هم تیرباران شد .**

فرهاد به شهرزاد نگاه می کند و میگوید :

فرهاد : منظور از حسین ، دکتر فاطمیه ... آقا عطاء و دکتر فاطمی یه

مدرسه میرفتند . رفقای گرمابه و گلستان بودند از بچگی .

عطاء : هیچکس مثل من نمی دونست که حسین خدا بیامرز چی چی تو سر داشت .اون همش غم مردم را داشت .همیشه می گفت آیا روزی میآد که نه دستی بسته باشه و نه زبونی . الان چطور شد ؟کجا رفت اون همه خیال و خواست تبدیل شد به یه مشت خاک

گریه عطاء

شهرزاد : متاسفم ... ولی من فکر می کنم ، همه اون چیزی که پیش اومد .. همه اون خونهائی که ریخته شد ... همه آدم های خوش فکری که به زندون افتادند ... نمی شه که همه اش یکدفعه باد هوا بشه ... حتما هر کدام به موقعش تاثیر خودشونو در تاریخ میگذارند... شاید زمانش نرسیده بوده ... ولی زمانش بالاخره میرسه ...نباید نا امید شد .

عطاء : به به ما رو باش که می خواستیم یه جور به عروس خانم هشدار بدیم که مواظب زبون سرخ آقا فرهاد باشید که سر سبزشو به باد نده .. حالا یه نفر باید بچسبد به زبون عروس خانم که اصلا آقولیا وا نمی قله !!!

فرهاد : یعنی آبها هیچ جوری از آسیاب نمی افته .

در سکانس بعدی سریال ، فرهاد و شهرزاد زیر سی و سه پل قدم میزنند و شهرزاد مقاله ای را که فرهاد برای درج در روزنامه نوشته می خواند شهرزاد : .. در جمود زمستان، درختان از ما ایستاده ترند که ما دوسال است خوابیده ایم و بیدار نمی شویم .انگار بیدار نخواهیم شد ...این خواب

زمستانی تا به کی و به کجا زمان ما را به یغما میبرد ... و ما فراموش می کنیم روزهای دشواری را که شور بهاری در خزان اندوه و سر خوردگی خاموش شد . روزی که قطب نمای وجودمان را گم کردیم و گم شدیم

انتهای سکانس و دیدن کردیت های پایان فیلم .

در ضبط دیجیتالی نمایشنامه ، بکرات کلوزآپ آدم های بازی در حین تماشای تلویزیون نشان داده شود .

حسام با ریموت کنترل تلویزیون را خاموش می کند .

حسام : ببینید ، چطور حسن فتحی با قلم و دوربینش سر سپردگی خودشو به آخوند ها نشون میده ؟ این مردک از چه کسی طرفداری می کنه . از کسی که با ملی کردن نفت ، مرتکب بزرگترین خطای سیاسی شد . کاری که مصدق کرد یک اشتباه محاسبه اقتصادی و یک خبط عمده بود . البته تمام تقصیر ها را نباید گردن او انداخت ، تمام اطرافیانش کوچکترین آگاهی از صنعت نفت نداشتند . مشاور نفتی مصدق ، سید کاظم حسینی ، تحصیلاتش در راه آهن و معدن مس بود . این مردک میگه حسین فاطمی یار گلستان و گرمابه مصدق بوده ... فاطمی روزنامه نگار با اینکه تعصب شدیدی به مصدق داشت ، می نویسد : نخست وزیری دکتر مصدق ، مقدمه اختلاف در جبهه ملی شد ، زیرا عناصری که سالها مشق اقلیت کرده اند ، خیلی در حفظ و جاهت کوشا هستند ، حالا نمی توانند کار اکثریت بکنند و حکومت را اداره نمایند .

مکی پس از خلع ید خیلی مغرور شده بود و بد دهنی میکرد . او به

رفقاییش توهین میکرد و تحقیر روا میداشت . حرفهای زشت و درشت میزد . مکی و بقائی و سنجابی که مشاوران مصدق بودند ، سایه همدیگر را با تیر میزنند ، بارها کتک کاری کردند . به گفته دکتر غلامحسین صدیقی ، وزیر کشور مصدق : مشکل ما چه در کادر سیاسی و چه در رده نظامی و فرماندهی این بود که مردانمان انگشت شمار بودند ، ما در آن دوران نیاز به اشخاص با شخصیت و عالم و میهن دوست داشتیم .

فرخ : توقع داشتید ، یکی یه چیزی بگه ، مابقی مثل مجلسیان زمان شاه بگویند : بله ... احسنت ! در یک جامعه آزاد و دموکراتیک ، همه باید اعتراض خود را بهر شکل که میدانند ، ابراز کنند . در ضمن حسام خان احترام شما واجبه ببینم ، مصدق عالم و میهن دوست و با شخصیت نبود که شما حرف صدیقی را تکرار می کنید ؟

حسام : پس بفرومائید برای اداره یک مملکت ، یک تن کافی است ؟ پس فرق بین مصدق با سید علی خامنه ای ، ولی فقیه چیست ؟

سرور : باز ما خواستیم یه فیلم تماشا کنیم ، بچه ها می بینید که باباتون دست از سر هیچکس بر نمیداره .

حسام : خانم ، خواهش می کنم ، جو سازی نکن . اگر یه کلمه حرف ناحق زدم بگو . آخه کجای دنیا میشه با سوار شدن بر موج احساسات مردم عوام و سخنرانی های تحریک آمیز زمامداری کرد .

جمشید : حسام خان ، مگر ملی کردن نفت از لحاظ تاریخی منطبق با نظریه های سوسیالیستی و کمونیستی نیست ؟ با این حساب میشه به دکتر مصدق انگ چپی زد !! آخه در اقتصاد آزاد که بر پایه رقابت بنا شده ،

ملی کردن جائی نداره .

حسام : آفرین ... آفرین ... یک کلمه هم از مادر عروس بشنویم ! نه جانم به دکتر مصدق همیشه انگ چپی زد ، هرچند قسمت دوم حرف تو را می پسندم . در اقتصاد آزاد ، ملی کردن ، تنها بازی با واژه هاست و به روایتی دیگر فریب دادن .

فرخ : حسام خان ، فرخ خان ، دکتر مصدق هیچگاه قصد فریب مردم را نداشت . او وطن پرستی بود که دومی نداشت .

جمشید : نه بفرمائید ، شخص اعلیحضرت وطن دوست نبود . عجب !

حسام : آقاییون ، خواهش می کنم . به باور من ، هم اعلیحضرت و هم دکتر مصدق هر دو عاشق کشورشان بودند ، مشکل آنها که بعدا به طرفداران دو طرف انتقال پیدا کرد ، از سلیقه و نحوه کار آنها سرچشمه گرفته بود .

سرور : یکی از شماها بمن بگه : آیا ملی کردن نفت برای کشور در حال توسعه ای مثل ایران ضروری بود ؟ مکزیک در سال 1938 میلادی ، یعنی 12 سال پیش از مملکتمون ، نفتشو ملی کرد ، ولی جز ناکامی و فقر بهره ای نبرد . کوبا یک نمونه دیگر آنست که همه چیزش ملی شد ولی آیا مردمش روی رفاه را دیدند .

ساقی : من با حرفای مامانم موافقم . روزی که جمهوری اسلامی سر کار آمد و همه چیز را در انحصار سپاه پاسداران و بنیاد هائی نظیر مستضعفان و بنیاد شهید قرار داد که نوعی ملی کردن بود ، البته از نوع اسلامیش ،

هم چیز خوابید . چرخ صنایع از حرکت ایستاد و کارخانه ها و مراکز تولیدی تعطیل شدند .

جمشید : درست مثل زمان مصدق که بزرگترین پالایشگاه نفت جهان تعطیل و مردم ما به امید دریافت کردن روزی سیصد هزار لیر دست بسوی خزانه خالی دولت دراز کردند .

فرخ : این بی لطفی است که کسی تنها به قاضی برود . تنها گذاشتن مصدق در آن روزگار پربلا توسط مظفر بقائی ، حسین مکی و سید ابوالقاسم کاشانی آخوند ، ضربه به آرمان خواهی دکتر مصدق زد .

جمشید : فرخ جان ، لطف کن بگو : نزدیکی بیش از حد دکتر به توده ای های خائن کار دستش داد .

حسام : ملی کردن نفت ، کار اشتباهی بود .

بابک : پدر جان ، یک سیاستمدار به من نشان بده که اشتباه نکرده باشد ؟ آیا اعلیحضرت که شما به جقه ایشان قسم میخورید ، اشتباهی مرتکب نشدند .

حسام : درست میگوئی پسر ، ولی بعضی از اشتباهات غیر قابل جبران هستند و به دست دشمنان وطنمان گرزک میدهند و آنها از این اشتباه نهایت سوء استفاده را میبرند . گیرم که دکتر مصدق اشتباه اول را کرد . چرا پنهانی و بدون کسب اجازه از مجلس اسکناس بدون پشتوانه چاپ کرد ؟ بر خلاف نص صریح قانون اساسی ، اختیارات قانونگذاری را از مجلس سلب و بخود اختصاص داد . افزون بر آن با انحلال دیوان کشور و

محاكم اختصاصی ، قوه قضائیه را هم در انحصار خودش قرار داد . اصل تفکیک سه قوه قضائیه ، مجریه و مقننه در زمان ایشان بکلی از بین رفت . شما شاه را به داشتن حکومت مطلقه محکوم می کنید ، در حالیکه حکومت مطلقه از آن دکتر مصدق بود . لایحه ضد خرابکاری دکتر مصدق ، یکی از ظالمانه ترین و مستبد ترین قوانینی است که در تاریخ معاصر ما به تصویب رسیده بود . دولت دکتر مصدق طرح قانون امنیت اجتماعی را به مجلس داد که در آن دست دولت برای تعقیب و زندانی کردن افراد باز گذاشته شد . تمام مغرضین قلم فرسایی می کنند که پس از قیام 32 ، شاه تمام آزادی ها را سلب کرد . حتی دکتر بقائی هم با قانون امنیت اجتماعی مخالف بود . کاری که دکتر مصدق کرد ، درست مثل طرح امنیت ملی جمهوری اسلامی است که هر مخالفی را با انگ تهدید رژیم سرکوب می کند . دکتر زحمت این را بخود نداد که این طرح را با حقوقدانهایی چون دکتر کریم سنجابی ، دکتر علی شایگان و دکتر شمس الدین امیر علایی مطرح کند .

فرخ : چرا شما چشمان خود را بر روی حقایق بسته اید ، مگر آمریکایی ها نبودند که با هزینه کردن پنج میلیون دلار و راه انداختن پابرهنگان جنوب شهر و لومپن هایی مثل شعبان بی مخ و تعدادی از بانوان محله بدنام ، کودتای 28 مرداد را راه انداختند ؟

جمشید : فرخ عزیز تو هم که حرف توده ای ها را میزنی . چطور میشود که نخست وزیر محبوب مردم ، با مشتی دلار و به خیابان آمدن مشتی لومپن ، سقوط کند . فرخ جان تو اصلا میدونستی که شعبان جعفری اول طرفدار آخوند کاشانی بود و وقتی این شیخ دو دوزه باز از

سوی مصدق رانده و به سمت شاه رفت ، شعبان جعفری هم همراه او شاه الهی شد . در ضمن شما ها اعتقاد دارید که آخوند ها دو دوزه بازی کردند ، مگر حزب توده اینکار را نکرد . کمیته مرکزی حزب توده در اواخر سال 1332 ، چند ماه پس از 28 مرداد ، با یک چرخش 180 درجه ای جزوه ای را منتشر کرد که خط مشی حزب توده را نسبت به مصدق منعکس میکرد : مردم به خوبی میدانند که جبهه ملی چه معجونی است و چگونه استعمار برای فریب توده ها را به وجود آورده است . مردم هیچ وقت فراموش نمی کنند که پیشوای جبهه ، پیرمرد مکاری که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است ، در عمر دراز خود ، چه شعبده های رنگارنگی به قالب زده است . مگر همین پیشوا نبود که در مجلس چهاردهم طرح الغای قرار داد نفت را امضاء نکرد ؟ پس چطور جبهه معلوم الحال کمر به الغای قرار داد نفت بسته است ؟ آیا معجزه ای روی داده است ؟

ساقی : آنچه در خلال حرفهای شما دستگیرم میشود ، نقش مخرب حزب توده و نماینده آخوند های شیعه ، ابوالقاسم کاشانی است که باید بیشتر به آن توجه نشان بدهیم . ایکاش طرفداران مصدق و شاه بجای محکوم کردن یکدیگر ، بیشتر روی این دو گروه کار میکردند . به سخنان و عملکرد آخوند ها و حزب توده پیش و پس از ماجرای 28 مرداد توجه نشان میدادند و باور کنید ، اگر اینکار صورت میگرفت ، ما امروز مشکل شاه و مصدق را نداشتیم .

فرخ : حاصل اشتباه مصدق ، خیانت حزب توده ، دو دوزه بازی کردن کاشانی هر چه بود ، برای مردم ما پس از کودتای 32 چه ارمغانی آورد

؟ حذف آزادیهای فردی و اجتماعی ، سانسور مطبوعات ، از بین رفتن امنیت قضائی ، دزدی های کلان ، ریخت و پاش های مالی و زندانی شدن روشن اندیشان و دگر اندیشان .

جمشید : جای شاه و دکتر مصدق خالی که ببینند ، آخوند ها چه بهشتی برای ما ساخته اند !!!

حسام : آقا جان داریم جدی حرف میزنیم .

ساقی : آقا جون ، عمو جان راست میگه

حسام : در حسن نیت اعلیحضرت نباید کوچکترین شک روا داشت . وقتی رزم آراء به قتل رسید ، شاه ، حسین علاء را که مورد اعتمادش بود به نخست وزیری انتخاب کرد . شاه می خواست تا علاء با کاردانی و روابط دوستانه ای که با مجلسیان داشت ، مسئله نفت را حل کند ، اما آتشی که دکتر مصدق در سراسر ایران روشن کرده بود ، چنان زبانه می کشید که تنها شخص شاه قادر به خاموش کردن آن بود . از این روی پس از دو ماه زمامداری علاء ، شاه برای آرامش کشور به دکتر مصدق رجوع و از او خواست تا نخست وزیر بشود . مصدق با ارائه طرح 9 گانه خود در امر ملی کردن نفت پافشاری کرد و قانون ملی شدن صنعت نفت در اردیبهشت 1330 به تصویب مجلسین رسید .

فرخ : حسام جان ، این حسن نیت شاه نبود ، شاه چاره ای غیر از آنچه تو گفتی نداشت . طوفانی که دکتر مصدق بپا کرد در تمام تاریخ ایران بی سابقه بود . اگر غیر از این بود تا کنون صدها کتاب راجع به آن ننوشته

بودند .

سرور : فرخ جان میتوانی بمن بگوئی ، حاصل این صد تا کتاب نوشته شده تا امروز چه بوده ؟ اگر این کتابها کار ساز بودند ، چرا امروز قدرت در دست دو قطب میهن خواه ، یعنی طرفداران میهن پرست شاه و طرفداران میهن خواه دکتر محمد مصدق نیست . این وسط چه گروهی از این نفاق سود جسته و در قدرت ماند ؟ آیا تو کسی غیر از آخوند را در میدان می بینی ؟ سال 57 ، آخوند از این نفاق ما سود جست و جبهه ملی و طرفداران وطن پرست مصدق که مخالف شاه بودند را نردبان بالا رفتن خود قرار داد و زمانیکه به قدرت رسید ، یا آنها را کشت و یا به زندان انداخت و یا آواره ساخت . یکبار از خودمان نپرسیده ایم : چرا پس از چهل سال هنوز ، آخوند ها به جنگ بین شاه و مصدق دامن میزنند . خیلی روشن است : قدرت آنها در نفاق ما خلاصه میشود .

فرخ : سرور عزیزم : آیا مدرکی میتوانی به من نشان دهی که ادعای مرا رد کند .

ساقی : چه ادعائی دائی جون

فرخ : تقریبا تمام مردم ایران از انتخاب دکتر محمد مصدق به نخست وزیری خرسند بودند . حزب توده که غلام حلقه بگوش روس ها بود و جمعیت کثیری از طبقات مختلف را در پرتو تبلیغات دروغین خود جذب کرده بود و 25 هزار عضو و بیش از نیم میلیون تن طرفدار داشت ، روی کار آمدن مصدق را بهترین وسیله برای متزلزل شدن پایه های سلطنت شاه می دید . در آن موقع اعضای جبهه ملی هم سخت طرفدار دکتر مصدق بودند . مذهبی ها ، خصوصا فدائیان اسلام ، به رهبری آیت الله کاشانی و جامعه مجاهدین اسلام نیز در جدال با دربار و شاه ، تمایل به سمت دکتر مصدق داشتند . این دو گروه یعنی توده ای ها و مذهبی ها ، مصدق را فدا کردند تا به خواست های خود برسند .

من به جرات میگویم : هیچ زمامداری به اندازه مصدق در روابط بین المللی تاثیر گذار نبوده است . کشور های تحت سلطه استعمار ، مثل

مصر از مصدق الگو گرفته و انگلیس ها را از کشورشان بیرون و کانال سوئز را ملی کردند . مردم الجزایر برای استقلال خود از دست فرانسوی ها ، از دکتر مصدق الهام گرفتند . عراقی ها ، بحرینی ها تظاهرات شدیدی علیه شرکت های نفت انگلیس و آمریکا راه انداختند . مجله تایمز دکتر مصدق را مرد سال انتخاب و عکسش را روی جلد مجله چاپ کرد .

حسام : فرخ جان ، ملل جهان از مصدق الگو گرفتند ، عایدی کارهای او برای ما چه بود ؟

با تامین کاهش نفت توسط کویت ، عراق و عربستان ، در آمد ما بخاطر ملی کردن نفت به صفر رسید . بزرگترین پالایشگاه جهان سه سال بسته شد . عربستان از ما جلو افتاد . تمام امتیازات خودمونو در شرکت های تابعه نفت انگلیس از دست دادیم . بیش از 60 هزار کارمند و کارگر بیکار شدند . اون موقع 100 میلیون تومان زیان بما وارد شد .

جمشید : اگر به نرخ امروز دلار حساب کنیم ، چیزی نمیشه !!!

ساقی : عمو

حسام : خجالت بکش کی میخوای بزرگ بشی

جمشید : داداش ، من خیلی وقته بزرگ شدم و کسی نمی بینه . به بخشید ، فرمایشات شما چه دردی را دوا میکنه . چرا بجای بمیان کشیدن نام شاه و مصدق ، فکری برای دفع آخوند بی پدر و مادری که این اختلاف را بین ما انداخت و حالا داره به ریش ما می خنده ، نمی کنید .

ساقی: آقاجون ، عمو راست میگه . 65 ساله که شما بزرگان ما ، دست از بازی شاه و مصدق بر نمیدارید. این خصومت ، این نفاق تا زمانیکه ادامه داشته باشه ، آخوند از اون سود جسته و به ترکتازی خودش ادامه میده .

جمشید : قربون دهنّت ... ساقی جون که حرف دل عمو تو زدی

فرخ : تا مسائل تاریخی برملا و حل نشه ، شکاف بین طرفداران شاه و مصدق پر نمیشه . وضع اقتصادی – سیاسی ایران پس از کودتا ی 32...

حسام : کودتا ، نه ، قیام ...

فرخ بدون توجه به اصلاحیه حسام

فرخ : شبیه وضع بیماری بود که پزشک حاذقی چون دکتر محمد مصدق غده بزرگی از مغز اون بیرون آورد .

جمشید : فرخ جان ، وقتی دکتر ، غده را در آورد ، چه بر سر بیمار آمد ؟ مرد !!!! احسنت و مرحبا گفتن ما برای موقع عمل بود . وقتی مریض را به بخش آوردند تا دوره ریکآوری را طی کند ، چه بر سرش آمد ؟ این عمل سه سال طول کشید . صدای احسنت و مرحبا هنوز در گوش بسیاری از زنده های ما می پیچه . نطق های آتشین مظفر بقائی ، سید علی شایگان ، حسین مکی ، سید حسین فاطمی ، کریم سنجابی در مدح مصدق ، اجازه نمیداد تا کسی حال مریض را بپرسد !

فرخ : جمشید جان اشتباه تو اینجاست که فکر میکنی ، مریض را مصدق کشت . نه جانم مریض را ، شاه کشت که پس از کودتای 32 ، آزادی های نسبی را گرفت . روزنامه های کثیرالانتشار را تعطیل کرد .

احزاب را از بین برد و جاش دو تا حزب دولتی و فرمایشی گذاشت .
انتخابات مجلس شورای ملی فرمایشی شد . آزادی گفتار و نوشتار سلب
شد و یک دوره اختناق شدید پدید آمد .

سرور : فرخ عزیز ، تو اگر جای شاه بودی چکار میکردی ، می گذاشتی
تا شاه دست حزب خائن توده را باز بگذارد تا مملکت را دو دستی تحویل
روس ها بدهند ؟

حسام : این فرخ ما در شیدائی دکتر محمد مصدق غرق شده . بررسی
اسناد وزارت خارجه بریتانیا نشان میدهد که در ترازنامه 1949 میلادی ،
کمپانی نفت انگلیس 53 میلیون لیر از کل 81 میلیون لیر سرمایه گذاری
در صنعت نفت ایران را که شامل کلیه تاسیسات میشد را باز گردانده بود .
کافی بود در بین یاران دکتر مصدق یک حسابدار خبره وجود داشت و به
تیم مصدق می گفت : با پرداخت 28 میلیون لیر صاحب کل تاسیسات می
شویم و مالکیت آنها نصیب ایرانی میشود ، نه اینکه با ندانم کاری دست
به عملی بزنیم که شرکت نفت انگلیس ، 60 درصد این 28 میلیون لیر
را به آمریکائی ها و فرانسوی ها به 600 میلیون لیر بفروشد و با 40
درصد باقیمانده در کنسرسیوم نفت ایران شریک شود . فرخ جان ،
تحریک فضای ضد انگلیسی توسط حزب توده و جبهه ملی ، کار دست ما
داد . دکتر مصدق را آخوند ها و توده ای ها بدبخت کردند . این مرد
وطن پرست ، گول این دو طبقه را خورد .

فرخ : ایکاش شما فامیل محترم ، کمی به مسائل پشت پرده هم توجه نشان
دهید . آیا شما خاطرات ایدن را خوانده اید از هریمن و نقش او چه میدانید

؟ کدام آدم وطن پرستی مثل مصدق مقابل ترومن و چرچیل ایستاده و گفت : ایرانیان خر نیستند که باز بگذارند آنها را افسار کنند !!! البته خود مصدق از گفتن ایرانیان خر پوزش خواست و گفت : در حین عصبانیت این کلمات دور از نزاکت و ادب را به هندرسن گفته ام . تاسف اینجاست که شخص شاه که از نیت پاک مصدق بخوبی آگاه بود بجای اینکه با آمال و آرزوهای ملت خود که آزادی و استقلال مملکت بود ، موافقت کند و با دولت دکتر مصدق همراهی و مساعدت کند ، نه اینکه با یک کودتای آمریکائی ، او را ساقط نماید . ایدن و آپسن دو وزیر خارجه انگلیس و آمریکا از کنفرانس آتلانتیک شمالی که در لیسبون بر گزار شد ، سود برده و مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند . انگلیس ها از آمریکائی ها خواستند تا در کار استخراج نفت ایران همکاری و بهتر بگویم ، مداخله کنند . آمریکائی ها برای دکتر مصدق بپا گذاشته بودند که اگر دکتر با روس ها تماس گرفت ، آنرا به دولت خود اطلاع دهند . در آن زمان روس ها با کمک حزب توده باعث شدند که چند بار سادچیکف ، سفیر روسیه با دکتر در منزلش ملاقات داشته باشد . البته من در کتاب خاطرات و تالمات دکتر مصدق رویه 184 خوانده ام که ملاقات دکتر با روس ها سر مسئله شیلات شمال بود و ارتباطی به مسئله نفت نداشته است .

حسام جان ، سرور عزیز ، جمشید .. بابک و ساقی عزیزم ، آیا شما راجع به توطئه 9 اسفند که در آن عده ای از دربار ، شخص آیت الله کاشانی که تا دیروز طرفدار مصدق بود و آن روز به صف مخالفان او پیوسته بود و حتی برخی از اعضای جبهه ملی با هم توطئه و وانمود

کردند که دکتر میخواهد شاه را از مملکت خارج کند ، بنابراین آنها منتظر بودند تا مصدق از کاخ خارج شود تا او را گرفته و به دهانه توپ ببندند و کاشانی بر جنازه دکتر نماز میت بخواند .

مطالبی که تا امروز راجع به 9 اسفند و خروج شاه و توطئه به قتل رساندن مصدق نوشته شده در پرده ابهام قرار دارد . مصدق یک جور میگوید ، شاه در کتاب ماموریت برای وطنم طور دیگر میگوید . آنطوری که باید و شاید کسی راجع به نقش هندرسن ، سفیر آمریکا موشکافی نکرده .

جمشید : فرخ جان ، فکر میکنی ، اگر زنده یاد دکتر محمد مصدق زنده بود و سال 57 را می دید به هندرسن چی می گفت ؟

بابک : عمو جان ، اگر را کاشتیم در نیآمد ! هیچوقت یادم نمیره که ژیسکار دستن فرانسوی که خودش در سقوط شاه شرکت داشت ، با تعجب گفته بود : مگر میشود ، یک ملت ، میلیونی دست به خودکشی بزند . سال 57 با نکاتی که شماها به آنها اشاره می کنید ، یک نکته غیر قابل انکار در ذهن من روشن شده که ملت و سیاستمداران ما به روحانیت و حزب توده ، بازی را باختند . حاصل این باخت را در سال 57 با فریبی که خمینی مردم ، ارتشیان ، استاد های دانشگاه ، سران جبهه ملی ، مجاهدین ، فدائیان و گروه های

چپ را داد ، میتوان دید . آخوند ها با رو در رو قرار دادن دو جبهه وطن پرست ، یعنی طرفداران شاه و طرفداران دکتر مصدق به مقصود خود رسیدند و زمانیکه بر اریکه قدرت نشستند ، یاران و همفکران مذهبی خودشان را از میدان بدر کردند .

تا امروز هر مطلبی که در این خصوص نوشته و انتشار یافته است ، مغرضانه بوده است . مگر میشود یک تن به شاه تعصب داشته باشد و قلمش راجع به وطن پرستی های مصدق بچرخد و یا درست عکس آن که مصدقی ها راجع به ایران خواهی رضاشاه بزرگ و فرزندش محمد رضا شاه مطلبی در خور سپاس از خدمات آنها بنویسند . از این نفاق که عامل اصلی آن روحانیت شیعه بود ، چه کسی سود برده که 65 سال است با این بازی بر کرده مردم ما سوار شده است ؟

ساقی : درود به برادر گلم ، که با تیز بینی بیشتر بر دمل چرکینی کشید که تا امروز پدران و مادران ما از درک آن عاجز مانده بودند . جا دارد آن کسانی که هنوز در پیله فریب آخوندی و حزب توده گرفتارند با مروری مجدد بر نوشته ها که صد البته برای امروز مملکت ما یک غاز هم ارزش ندارد و صرفا برای روشن شدن خود

آنهاست ، اینکار را بکنند .

بابک : آقا جون ، مامان سرور ، عمو جان ، فرخ خان و جمشید عزیز
من زمانی به دنیا آمدم که جنگ ایران و عراق تموم شده بود . اما در تمام
طول این سالها، تیره روزی و خاکستر نشینی مردم کشورم را با پوست و
استخوانم لمس کردم . در دانشگاه دانشجوی ستاره دار شدم . فقر و
بدبختی مردم ، اعتیاد و فحشاء هموطنانم را دیدم . شاهد دزدی ها ،
اختلاس های نجومی و قتل و کشتار دگر اندیشان میهنم بودم . بهت زده
به حراج خاکم ، کشورم نظاره کردم و می بخشید ، گاهی از فرط
خشم نسبت به ندانم کاری شما بزرگان ناسزا گفتم که
چه سرنوشتی را برای ما رقم زدید . سال 57 فریب
آخوند ها و حزب خائن توده را خوردید و کشور را به
اشغالگران دستار بند تازی پرست سپردید . با این ندانم
کاری بزرگ ، دست از تنگ نظری و لجابت بر نداشتید
و برای فریبی که خورده بودید ، موضع گیری هائی که
در خور شان شما نیست اتخاذ کردید . در این چهل سال
هیچگاه نخواستید تا متحد شوید .

بابک رو به پدرش می کند و میگوید :

بابک : آقا جون ، يادتونه ، تابستون چند سال پيش كه رفته بوديم بابلسر
كنار دريا ، به من و ساقى يك تركه چوب داديد و گفتيد : اين تركه را
بشكنيد . من وساقى نگاهى بهم كرديم و به راحتى تركه هايمان را
شكستيم . شما گفتيد : حالا دو قسمت شكسته را كنار هم بگذاريد و
بشكنيد . ما اينكار را كرديم ، اما به آسانى بار اول نبود . درخواست شما
دوبار ديگر كه تكرر شد ، ما ديگر قادر به شكستن تركه ها نبوديم . شما
با خنده گفتيد : **با اتحاد هيچكس نمى تواند به شما آسيب**
برساند . آقا جون ، شما كه اين درس را بما داديد ، پس
چرا ، امروز كه آزادى كشورمان بستگى به اتحاد
نيروهاى وطن خواه دارد ، دست از بازى مسخره شاه
و مصدق بر نميداريد . چرا شما و دائى جان فرخ در
يك خط حركت نمى كنيد ؟ اصرار بر داشتن يك تعصب
كودكانه ، آيا بر نابودى ميهن و در فقر و فلاكت زندگى
كردن خود و مردم و نداشتن آزادى ، شادى ، اميد و
فردائى روشن مى چربد ؟ امروز ما جوانان اول بايد ايران اشغال
شده را از دست تازى پرستان دستار بند نجات بدهيم و بعد اين ويرانه را
بسازيم و مهمتر از همه نگهدارى كنيم تا بار ديگر مردم ما و خصوصا
جوانان به دام تبهكاران مذهبي و سر سپردگاني چون على شريعتى و سيد
حسين نصر و احمد فرديد و جلال آل احمد نيفتند . آقا جون ... **اختلاف**

سیاسی شاه و مصدق که 65 سال پیش اتفاق افتاد و یا جنگ بر سر کودتای 28 مرداد ، یا قیام 28 مرداد ، حتی یک گره از هزاران گره کور ما را باز نمی کنه . مسئله شاه و مصدق نه ارتباطی بما داره و نه به درد ما میخوره و صادقانه بگم ، هیچ تجربه و آگاهی خاصی نداره که بخواهیم از آن استفاده کنیم و بگوییم : گذشته چراغ راه آینده است . آقا جون ، نفت این چراغ 65 ساله که تمام شده و آخوند با پیه نفاق شما ها با هم اونو روشن نگهداشته . آقا جون ... فرخ خان ... مادرم

جمشید خان .. شاه و مصدق به تاریخ پیوستند . تو کشورهای مترقی و پیشرفته ، پیش از انتخابات ، سران احزاب و طرفداران آنها پدر همدیگر را در می آورند ، برای هم میزنند ، جو سازی می کنند ، ولی بعد از انتخابات همشون برای سربلندی کشورشون و رفاه مردم دوشادوش قدم بر میدارند . این چه بدبختی بزرگی است که نصیب ما شده . پس از 65 سال بجان هم می افتمیم که شاه چه گفته و چه کرده و مصدق چه گفته و چه کرده . آنها برای ایران قلبشان می طپید . آنها عشقشان سربلندی ایران و ایرانی بود . هر دو در راه وطن جان دادند و مثل تمام سیاستمداران تاریخ که مرتکب اشتباه میشوند ، آنها نیز اشتباه کردند . امروز ما باید با خنثی کردن ترفند آخوند دغلکار و حيله ساز ، کشورمان را آزاد و آنرا بسازیم . کاری کنیم که اعتبار و آبرو بما بر گردد . ما باید طرحی نو

ارائه بدهیم که هیچ رابطه ای به 65 سال پیش نداشته باشد . سیاست های 65 سال پیش کار نکرد . به امروز فکر کنید . یک سیاستمدار واقعی آنکسی است که با جریانات روز خودش را همگام کند . من به آن فردی که مغزش در سال 32 یخ زده ، نه تنها سیاستمدار نمی گویم ، بلکه او را خائن به مردم و میهن می شمارم . چهل سال است که آخوند ها سر ما و اپوزیسیون خارج از کشور را با نفاق بین شاه و مصدق گرم کرده اند . یک روز باید به این بازی ایران بر باد ده خاتمه داد . **آنروز که طرفداران میهن دوست شاه با طرفداران میهن خواه دکتر محمد مصدق دست اتحاد بدهند ، روز مرگ آخوند های اشغالگر تازی پرست است .**

ساقی : درود به برادر گلم ... در این زمانه پر بلا که کشور ما در سلطه تازی پرستان بی وطن که چون اختاپوس و بختکی روی آن چنگ انداخته اند بسر میبرد ، مطرح کردن مسئله شاه و مصدق ، تنها برداشتن تیشه و زدن آن به ریشه خودمان است . آخوند با نفاق ما زنده است . اگر تا امروز ، آخوند ها با این همه مشکلات اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی سر کار مانده اند بخاطر تفرقه ماست . امروز هر فردی که به طرفداری از شاه و مصدق به نفاق بین مردم دامن بزند ، دشمن ایران و ایرانی است .

از دیمه گذشته که فصل جدیدی در تاریخ مبارزه ایرانیان علیه امپراتوری 1400 ساله اسلام و آخوند ها گشوده شد ، مردم ما یک صدا خواهان جدائی دین از سیاست هستند ، خواهان سرنگونی بدوی ترین ، مخوف ترین ، واپسگرا ترین ، فاسد ترین و جاهل پرور ترین حکومت جهان که همانا ولایت فقیه است ، هستند . حال ما جوانان اجازه نمیدهیم که شما ها با افکار منجمد خود سد راه ما بشوید . آقا جون ... دائی جون ... بگذارید ما بدون دغدغه های فکری شما که به هیچ وجه به درد امروز نمیخوره و سالها به عنوان سدی برای حصول آزادی در کشورمان عمل کرده ، کاری نداشته باشیم و به راه خودمان برویم . شاه و مصدق به تاریخ پیوستند ، قضاوت آنها تنها در درس تاریخ دانشکده های ادبیات و علوم انسانی و تاریخ نگاران بی طرف ، باید صورت گیرد . . ما اجازه نمیدهیم تا این سم کشنده را که آخوند و حزب خائن توده به شما ها تزریق کردند ، بما هم تزریق کنند .

جمشید از جا بلند میشود و در حالیکه دست میزند میگوید

جمشید : بابا دمتون گرم ... حسام خان ... سرور خانم ... من که باور نمی کنم این دو پهلوان را شما ها تربیت کرده باشید ..

ساقی : عمو جون

جمشید : شوخی کردم ... باور کنید من شخصا در مقابل بینش تو و برادرت سر تعظیم فرود می آورم . به راستی دست مریزاد . با این فکر من مطمئن هستم که آزادی سرزمینم را خواهم دید .

تلفن اتاق زنگ میزند ، بابک آنرا بر میدارد و پس از چند لحظه رو به

ساقی کرده و میگوید

بابک : ساقی ، بهزاد و مهربانوش میگویند ، میخوان برند سینما ... دلت
میخواهد ما هم برویم ؟

ساقی : بدم نمیآید

بابک و ساقی اتاق را ترک می کنند .

سرور : بچه ها خوش بگذره شب زود بیآئید مواظب خودتون
باشید.

سرور ، ضمن خارج شدن از اتاق میگوید

سرور : من هوس چای تازه دم کرده ام ، همتون می خواهید ؟

صدای بله همه بگوش میرسد . حسام از جا بلند میشود ، از اتاق بیرون
رفته و لحظاتی بعد با یک کتاب بر میگردد.

حسام : فرخ جان ... بیا اینو بخون تا روشن شی

فرخ : کتاب چیه ؟

حسام : آسیب شناسی یک شکست دکتر علی میر فطروس . بخوان تا
بدانی که دکتر محمد مصدق پل انتقال یا ارتباط تجربیات تاریخی ملت ما
از انقلاب مشروطیت به انقلاب اسلامی سال 57 است .

فرخ : این اوج بی لطفی آقای دکتر میر فطروس است که تصور می کنند
، دکتر محمد مصدق جاده صاف کن ، خمینی وژن بوده . اتفاقا من کتاب

ایشان را همراه با کتاب سوداگری با تاریخ آقای محمد امینی خوانده ام .
در این کتاب آقای محمد امینی با سند و مدرک به آقای میر فطروس پاسخ
داده اند .

جمشید : من هم هر دو کتاب را خوانده ام . اینگونه بحث ها به مخالفان و
موافقان شاه و دکتر محمد مصدق محدود نمی شود . نکته مهم و درخور
اهمیت این است که اینگونه بحث ها ، آنهم پس از 65 سال به چه درد
امروز میخورد ؟ من منکر این پژوهش ها نیستم . جای این پژوهش ها
در کلاس درس تاریخ است . مطرح کردن این مسائل و دمیدن در آتش
نفاق بین دو گروه میهن پرست شاه و مصدق تنها به سود دستار بندان
اشغالگر و تازی پرست جمهوری اسلامی است .

فرخ : مگه میشه به راحتی از کنار همه چیز گذشت !!! من که نمی
تونم تلاش های وطن پرستانه دکتر مصدق را در شورای امنیت سازمان
ملل برای محکوم کردن انگلیس از یاد ببرم !

حسام : کدوم تلاش ... مصدق اگر زرنگ بود ... اگر در داد و ستد های
دیپلماتیک کمی انعطاف داشت .. که آچ مز نمی شد وبا دست خالی به
تهران بر نمی گشت فرخ جان این ها برای کسانی بگو که سرشون
تو حساب نیست . مصدق در آمریکا تنها بود ، حتی یکی از مشاورانی که
همراه برده بود به درد نمی خوردند در ضمن اختلافات بین المللی
را نمی توان با غوغا سالاری و نمایشات خیابانی و شعار های عوام
الناس حل کرد . باید علل موجه را یافت و آنها را از بین برد . تغییرات

پدید آمده با اصل علت و معلول با هم مرتبط هستند و رابطه علیت ، یک رابطه علمی خدشه ناپذیر است . باید به این نکات توجه داشت ... الله بختکی که کاری درست نمی شود ... بینش و دانش آن کار ، خصوصا سر مسئله ای به این بزرگی باید وجود داشته باشد آیا پیشنهاد های ماک گی را بیاد میآری یا برات بگم .

جمشید : کنجکاوم که بدانم هر چند خوب شد که بابک و ساقی رفتند و شاهد نفاق و جدال شما نیستند .

حسام : کدوم جدال فقط داریم حرف میزنیم ... پیشنهادات ماک گی بشرح زیر بود : یک شرکت نفت ملی ایران تاسیس میشه که مسئولیت کامل استخراج و بهره برداری و حمل و نقل را به عهده خواهد داشت . پالایشگاه نفت آبادان به یک شرکت غیر انگلیسی فروخته خواهد شد که کارکنان فنی را خودش انتخاب بکند . قرارداد با این سازمان 15 سال اعتبار خواهد داشت که دست کم سالی 30 میلیون تن نفت را باید بفروشد . قیمت نفت با توافق بین ایران و انگلیس تعیین خواهد شد . اجرای این طرح باعث میشود تا بهره نفت ایران ، پنجاه ، پنجاه بیت دو کشور ایران و انگلیس تقسیم شود . این روش ، همان روشی بود که در عربستان اجراء میشد . اما چی شد بقیه شو تو بگو ...

فرخ : درست میگی ... اما درد ما نداشتن مشاوران کارآموزده و لایق بود ..

حسام : فرخ جان ... مشاوران را که من انتخاب نکرده بودم ... آخه شخصی مثل مهندس حسینی که تو عمرش یک بار بوی نفت به مشامش نرسیده و مهندسی راه آهن داره که نباید مشاور نفتی مصدق بشه !

فرخ : درست میگی ... در آمریکا دکتر بقائی کار را خراب کرد ... مصدق راضی به پیشنهاد ماک گی بود ... ولی در جشن سفارت آمریکا که اسفندیاری به مناسبت تولد شاه گرفته بود ، اون بود که گفت : دکتر .. شما اگر پیشنهاد ماک گی را قبول کنید ، با انتخابات مجلس هفدهم چکار می کنید ... شما به مردم ما قول ملی شدن نفت را داده اید !! مردم ایران به این نتیجه ها راضی نیستند !!! ما دوره هفدهم را می بازیم !!!

جمشید : عجب ... عجب ... مردم ما ... این مردم " ه " را از " ب " تشخیص نمیدهند ... در تمام جوامع ، فرق نمی کنه که ایران باشه یا آمریکا و یا آلمان ... سه درصد از مردم این کشور ها ، جامعه را رهبری می کنند و 97 درصد پیرو تصمیم این سه درصد هستند که البته در این سه درصد ، آدم هائی مثل مظفر بقائی فراوونه !

در این موقع ، سرور با سینی چای وارد میشه و استکانهای چای را مقابل حاضرین میگذارد

سرور : درست شنیدم جمشید ، تو اعتقاد و باورت اینه که مردم ما ه را از ب تشخیص نمیدهند ... تو که تا دقایقی پیش تا کمر مقابل بابک و ساقی خم شدی به بینش آنها دست مریزاد گفتی .. ببینم .. بچه های من جزو سه درصدی های دزد و جنایتکار و وطن فروشان حاکم هستند ، یا جزو 97 درصدی های مردم کشور ؟

جمشید : زن داداش ... ناراحت نشو ... من از خودمون دلخورم که سال 57 آن خبط بزرگ را مرتکب شدیم ... وگرنه ، دید من از دیماه سال گذشته به اینور عوض شده . من نوزائی عقلانی را در جوانان دیدم ... من رنسانس فکری را در کشاورزان اصفهانی که در نماز جمعه پشت به امام جمعه کردند و گفتند : پشت به دشمن ... رو به میهن .. دیدم . صدای شعار آنها که نشان از پیدا کردن شناسنامه گم شده آنها و رسیدن به هویت ملی است را شنیده ام .

حسام و فرخ ، همزمان از جا بلند میشوند به سمت همدیگر میروند . آن دو با هم دست میدهند .

حسام : تا امروز اشتباه کردیم و گول آخوند ها را خوردیم ... بهتره دور این حرفها را یک خط بزرگ بکشیم و فکر کنیم ، چطور میتونیم به جوانان کمک کنیم .

فرخ : پس از سالها فریب خوردن ... امشب دو زاری کجم افتاد ... چقدر ما آب به آسیاب دشمن ریختیم .

سرور : چائیتون سرد شدبزرگترین کمک ما به جوانان اینه که آتوئی که دست آخوند ها دادیم ، پس بگیریم . با آشتی ملی ترفند این تازی پرستان بیگانه و بی وطن را خنثی کنیم . کار سختی نیست . امروز برای نجات میهن باید از افکار مودی و نفاق بر انگیز فاصله بگیریم .با خودمان صادق باشیم و کمی بیندیشیم که آزادی ایران و ایرانی مهمتر است یا دامن زدن به جنگ بین شاه و مصدق .جنگی که کوچکترین سودی برای ما نداشته ولی بزرگترین حربه دست دشمنان واقعی ایران و

ایرانی ، دستار بندان اشغالگر تازی پرست است.